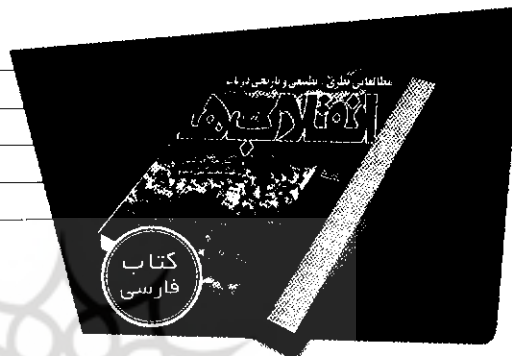


# گونه‌شناسی و تحلیل انقلابها

● نظام بهرامی کمیل

- مطالعات نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلابها
- جک گلدستون (ویراستار)
- محمد تقی دلفروز
- کویر
- ۱۳۸۵، ۴۸۰ صفحه، ۱۵۰۰ نسخه، ۲۵۰۰ تومان



۵۶

علم اجتماعی  
شماره‌های ۱۰۵-۱۰۳  
اردیبهشت، خرداد، تیرماه  
۱۳۸۵

ادامه برخی از مقالات این فصلها معرفی خواهد شد. گلدستون در مقدمه کتاب به مطالعه تطبیقی و تاریخی انقلابها می‌پردازد. او معتقد است در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ مطالعات و مشاهدات گوناگون تاریخی و تجربی ثابت کرده که مراحل کمابیش قانونمندی در اکثر انقلابها وجود دارد. این مراحل عبارت‌اند از:

۱- شروع و گسترش انتقاد روشنفکران از رژیم سیاسی که با حمایت برخی از نخبگان سیاسی حاکم همراه می‌شود. برای مثال انتقادات ولتر با تحسین اشراف‌زادگان فرانسوی و اصلاحات کشیشهای پیورترین با حمایت لردهای انگلیس همراه می‌شود.

۲- درست قبل از سقوط رژیم، دولت تلاش می‌کند با انجام اصلاحات اساسی انتقادات را فرو نماند، نظیر اصلاحات لویی شانزدهم در فرانسه، اصلاحات استالین در روسیه و اصلاحات بوکسورها در چین، اما چنین اصلاحاتی معمولاً به تضعیف بیشتر رژیم می‌انجامد.

۳- سقوط واقعی رژیم با یک بحران سیاسی حاد آغاز می‌شود که نتیجه ناتوانی حکومت و در نتیجه اقدام انقلابیون است.

۴- در مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، انقلابیون به سرعت وحدت خود را از دست می‌دهند و به سه گروه محافظه‌کار، میانه‌رو و تندرو تقسیم می‌شوند.

۵- اصلاح‌طلبان میانه‌رو اولین گروهی هستند که زمام دولت را به دست می‌گیرند. برای مثال در انقلاب ایران، مهدی بازرگان، منتقد میانه‌رو، اولین کسی بود که پس از سقوط حکومت محمدرضا شاه به ریاست دولت موقت انتخاب شد.

۶- در حالی که میانه‌روها درصدد بازسازی حکومت براساس اصلاحات معتدل‌اند و غالباً اشکال سازمانی بر جای مانده از رژیم پیشین را به کار می‌گیرند، مراکز جدید و تندروتر بسیج توده‌ای با اشکال جدید سازمانی جدیدی سر بر می‌آورند. در ایران، میانه‌روهای قوه مجریه (بازرگان، بنی‌صدر، قطب‌زاده) در تلاش برای حکمرانی بر کشور با روحانیون اسلامی تندرو که توده‌ها را بسیج

کتاب مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلابها در دو بخش تنظیم شده است. در بخش اول به مباحث نظری پیرامون انقلابها پرداخته شده و در بخش دوم با روش تطبیقی، تاریخی و با استفاده از رویکردهای نظری مطرح در بخش اول به مطالعه موردی انقلابها پرداخته شده است. ویراستار کتاب «جک گلدستون» که خود از متفکران شناخته شده حوزه انقلاب است.

مقدمه و سه مقاله از مجموع سی و سه مقاله موجود در کتاب را تألیف کرده است. پیش از این یکی از مقالات گلدستون بنام «افزایش جمعیت و بحرانهای انقلابی» در کتاب «نظریه‌پردازی انقلابها» نوشته جان فوران با ترجمه فرهنگ و انقلابی توسط نشر نی منتشر شده بود.

بخش اول کتاب از چهار فصل تشکیل شده است. در فصل اول با نام «رویکردهای کلاسیک» سه مقاله از اندیشمندان کلاسیک یعنی، مارکس، رد و توکویل و وبر دیده می‌شود. در فصل دوم بحث پیرامون مدرنیسم با طرح نظریه هانتینگتون و تیلی ادامه پیدا می‌کند. فصل سوم به تئوریهای جدیدی اختصاص یافته که در صدد شناسایی ریشه‌های انقلاب‌اند؛ اریک ولف، ندا اسکاچپول، جک گلدستون و اریک سلین افرادی‌اند که مقالاتشان در این فصل جمع‌آوری شده است. فصل چهارم به مباحث مطرح درباره پیامدهای انقلابها اختصاص یافته است؛ جانانان کلی، والتین مقدم، جان فوران، سوزان اکشتاین، فرد هالیدی، استفن والت و مارک کاتز از اندیشمندی‌اند که در این حوزه کار کرده‌اند. مقاله والتین مقدم با عنوان «جنسیت و انقلابها» قبلاً در کتاب «نظریه‌پردازی انقلابها» به فارسی ترجمه شده بود.

همان‌طور که گفته شد بخش دوم کتاب به مطالعه تطبیقی، تاریخی درباره انقلابها اختصاص یافته است. ویراستار کتاب مطالب این بخش را که تقریباً نیمی از کتاب را تشکیل می‌دهد در پنج فصل تنظیم کرده است. انقلابهای جمهوری خواهی، مارکسیستی، ضد دیکتاتوری، ضد کمونیسم و شورهای چریکی - قومی، عناوین این پنج فصل را تشکیل می‌دهد که در

## در حالی که میانه‌روها در صدد بازسازی حکومت بر اساس اصلاحات معتدل‌اند و غالباً اشکال سازمانی بر جای مانده از رژیم پیشین را به کار می‌گیرند، مراکز جدید و تندروتر بسیج توده‌ای با اشکال جدید سازمانی جدیدی سر بر می‌آورند

کرده بودند. به رقابت پرداختند.

۷- تغییرات عظیم در سازمان و ایدئولوژی رژیم پیشین هنگامی حادث می‌شود که تندروهای بسیج‌کننده توده بتوانند میانه‌روها را کنار بزنند.

۸- بی‌نظمی ناشی از انقلاب و اعمال کنترل شدید معمولاً به تحمیل اجباری نظم به وسیله حکومت قهرآمیز می‌انجامد. این دوره را عصر «ترور» یا وحشت می‌نامند. نظیر روزهای گیوتین انقلاب فرانسه، گولاک عصر استالین و انقلاب فرهنگی مائو.

۹- نبرد میان تندروها و میانه‌روها به رهبران نظامی گمنام اجازه ظهور می‌دهد؛ جورج واشنگتن، کرامول، ناپلئون، آتاتورک، مائو، تیئو، بومدین و موگا به چنین افرادی بودند.

۱۰- مرحله رادیکالیسم و تندروی انقلاب، نهایتاً جای خود را به مرحله عملگرایی و تعقیب میانه‌روانه پیشرفت و ترقی در چارچوب وضع جدید می‌دهد. در این مرحله، تندروها شکست خورده و میانه‌روها به قدرت بازمی‌گردند. این مرحله با سقوط رویسیبر در فرانسه، رد اقدامات استالین توسط خر و شجف در روسیه و سقوط متحدها مائو، موسوم به «دارو دسته چهارم فری»، در چین آغاز شد. (ص ۱۵ تا ۱۸)

گلدستون معتقد است در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ با جریان دوم مطالعه انقلابها روبرو هستیم. در این دوره «نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی» شکل می‌گیرد که خود به سه رویکرد تقسیم می‌شوند. در رویکرد روان‌شناختی که توسط «دیویس» و «تندرابرت‌گر» برجسته شده است، آگاهی مردم از ناکامیهای خود عامل پرخاشگری و شورش جمعی است. در رویکرد دوم که توسط «اسلمسر» و «جانسون» مطرح گردید، پژوهشگران به جای تأکید بر نارضایتی مردمی، به بررسی نهادهای اجتماعی و تعادل در نظامهای قرعی جامعه می‌پرداختند.

هانتینگتون این دو رویکرد را تلفیق کرد. استدلال وی این بود که مدرنیزاسیون به عدم توازن نهادی منجر می‌شود، چرا که رشد آموزشی و اقتصادی ناشی از مدرنیزاسیون تمایل مردم را به مشارکت در سیاست به سرعت افزایش می‌دهد. به طوری که نهادهای سیاسی نمی‌توانند به همان سرعت خود را برای انطباق با این تمایل تغییر دهند. این شکاف میان تمایل مردم به تغییر و تغییرات ناکافی در نهادهای سیاسی، انتظارات برآورده نشده‌ای را در قلمرو حیات سیاسی پدید خواهد آورد، که به نوبه خود می‌تواند به شورش، تمرد و انقلاب منجر شود.

در سومین رویکرد چارلز تیلی بر نقش «بسیج منابع» تأکید می‌کند. او معتقد است اگر چه مدرنیته نارضایتی به بار می‌آورد، اما نارضایتی مردم همیشه منجر به انقلاب نمی‌شود بلکه احتمال وقوع انقلاب تنها هنگامی وجود دارد که مخالفان بتوانند منابع گسترده و سازماندهی لازم را برای مسلط شدن بر یک ناحیه جغرافیایی بسیج کنند.

به مرور پژوهشگران دریافته‌اند که ایجاد تغییر و فرایند مدرنیزاسیون بر اساس ویژگیهای ساختاری جوامع با یکدیگر تفاوت دارند. برای مثال، بریتنوتون مور

نشان داد که منجر شدن مدرنیزاسیون به انقلاب و نیز نوع انقلاب، بستگی به رابطه دهقانان و زمینداران دارد. این رابطه‌ای است که در انگلستان متفاوت از فرانسه و آلمان و در روسیه و چین نیز متفاوت بوده است.

به همین دلیل پژوهشگران در بررسی ریشه‌های انقلابها، توجه خود را از نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی به مطالعات تاریخی و تطبیقی در مورد ساختار انواع مختلف دولتها و روابط کشاورزی معطوف کردند. این کار منجر به شکل‌گیری جریان سوم در مطالعات انقلاب شد. نظریه‌های ساختاری انقلاب استدلال می‌کنند که دولتها دارای ساختارهای متفاوتی‌اند و از این رو، در مقابل انواع متفاوتی از انقلاب آسیب‌پذیری دارند. همچنین، این نظریه‌ها می‌گویند که انقلابها با ترکیبی از ضعف دولت، منازعه بین دولتها و نخبگان و قیامهای مردمی آغاز می‌گردند. (ص ۲۱)

گلدستون مدعی است نسل چهارم نظریه‌ها به کارگزاری، ایدئولوژی و پیشرفت روند انقلابی روی آورده‌اند. به عبارت دیگر در جریان چهارم، نظریه‌های انقلاب به نقش افراد، کنشهای آنان، روبنای فکری و مراحل خاص تاریخی یک انقلاب تمرکز می‌شود. در این نظریه‌ها، تصمیمات بازیگران کلیدی یا کارگزاران بر امکان موفقیت و چگونگی تحول انقلاب تأثیر می‌گذارند. اگر بازیگران تصمیمات متفاوتی اتخاذ کرده بودند و اگر یک جنگ یا شورش مردمی در زمان متفاوتی رخ داده یا اصلاً رخ نداده بود، آنگاه نتیجه نهایی احتمالاً بسیار متفاوت می‌بود. (ص ۲۸)

یکی از فصلهای بخش اول کتاب به مقالاتی درباره ریشه‌های انقلاب اختصاص یافته است. در مقاله‌ای با عنوان «یک تحلیل ساختاری از انقلابها» اسکاچپول و تریمبرگر ضمن برشمردن نقاط ضعف و قوت نظریه مارکس معتقدند برای تکمیل بحث مارکس باید به نقش دولت در شکل‌گیری انقلاب پرداخت. نویسندگان این مقاله می‌گویند: «به اعتقاد ما دولتها را باید به لحاظ نظری مقید به منافع اقتصادی یا طبقاتی در نظر گرفت، نه اینکه آنها را کاملاً به این عوامل تنزل داد. دولتها ابزار محض نیروهای طبقاتی مسلط نیستند؛ بلکه، دولتها اساساً سازمانهای اداری و نظامی هستند که منابع را از جامعه برمی‌گیرند و آنها را برای حفظ نظم در داخل و رقابت با دیگر دولتها در خارج به کار می‌گیرند. در نتیجه، هر چند همواره دولتها به شدت به وسیله شرایط اقتصادی محدود می‌شوند و تا حدی به وسیله نیروهای طبقاتی شکل می‌گیرند و متأثر از این نیروها هستند، اما ساختارها و فعالیت‌های دولت از یک استقلال اساسی و از یک منطق مخصوص به خود برخوردار است. این ساختارها و فعالیتها با پویسهای رقابتهای نظامی بین‌المللی و شرایط ژئوپولیتیک و اقتصاد جهانی که دولتها در آن قرار دارند، هماهنگ می‌شوند. چنین برداشتی از دولتها به ما کمک می‌کند که بعضی از حقایق مربوط به دلایل انقلابها را که با عقاید اصیل مارکس همخوانی ندارند، درک کنیم. بنابراین، اگر دولتها سازمانهای اجباری‌اند که نمی‌توان آنها را به ساختار طبقاتی تنزل داد، پس فرایندهایی که قدرت دولتها را تضعیف می‌کنند قاعدتاً باید نقش محوری در وقوع انقلابها داشته باشند.» (ص ۱۰۵)

## به زعم چارلز تیلی اگر چه مدرنیته نارضایتی به بار می آورد، اما نارضایتی مردم همیشه منجر به انقلاب نمی شود بلکه احتمال وقوع انقلاب تنها هنگامی وجود دارد که مخالفان بتوانند منابع گسترده و سازماندهی لازم را برای مسلط شدن بر یک ناحیه جغرافیایی بسیج کنند

پیدا می کند می تواند برای رژیمهای نئوپاتریمونیا ل مهلک باشد و پایه چین رژیمهایی را متزلزل سازد. هنگامی که یک رژیم نئوپاتریمونیا ل شروع به از دست دادن کنترل خود بر منابع اقتصادی یا حمایت خارجی می کند، همه این آسیب پذیرها به سرعت می توانند ظاهر شوند. بنابراین، همین دیکتاتوریهایی که بسیار قوی به نظر می رسند، می توانند به سرعت به محلی برای وقوع انقلابهای مدرن تبدیل شوند.» (ص ۱۱۸)

چهارمین فصل بخش اول کتاب به «پیامدهای انقلابها» اختصاص یافته است. اولین مقاله این فصل با نام «انقلاب و زایش مجدد نابرابری قشریندی در جامعه انقلابی» نوشته «جان اتان کلی» و «هربرت کلن» است. نویسندگان مقاله معتقدند: «انقلابها معمولاً به دنبال ایجاد عدالت و برابری بیشتر در جوامع اند. بنابراین، هدف آنها عبارت است از کاهش دادن میزان تفاوت ثروت، درآمد و موقعیت میان افراد ( نابرابری) و تغییر نظام تخصیص پاداشها و موقعیتها در جامعه (قشریندی) در ادامه نویسندگان به تشریح این موضوع می پردازند که چرا علیرغم تلاشهای انقلابیون، احتمال ظهور مجدد نابرابری وجود دارد. انقلابها ممکن است القاب و امتیازات موروثی را براندازند و زمیندارهای بزرگ را از بین ببرند. آنها حتی ممکن است مالکیت خصوصی را به طور کامل برچینند. اما انقلابها و فرصتهای جدیدی را نیز در عرصه اداره و مدیریت و در صورت حفظ مالکیت خصوصی، در حوزه خدمات و فعالیتهای تجاری فرد فراهم می کنند، برای استفاده از این فرصتها، آنهاایی که از تحصیلات و مهارت یا به عبارت دیگر، سرمایه انسانی برخوردارند، دارای امتیاز هستند.» (ص ۱۲۳)

این مقاله علی رغم موضوع و ایده قابل توجه آن به دلیل عدم استناد به آمار و اطلاعات لازم یکی از مقالات ضعیف مجموعه محسوب می شود که صرفاً به ارائه پیش بینیهای نویسندگان اختصاص یافته است.

«جان فوردر» و «جف گودین» در مقاله «پیامدهای انقلاب در ایران و نیکاراگوئه» به مقایسه تطبیقی پیامدهای این دو انقلاب پرداخته اند. نویسندگان معتقدند، قدرت روحانیون در ایران باعث شد که آنها از سال ۱۳۶۱ به بعد یک تاز عرصه سیاسی شوند در حالی که در نیکاراگوئه، انقلابیون (ساندینیستها) پس از برگزاری انتخابات آزاد از اریکه قدرت کنار رفته و به یکی از چندین حزب سیاسی فعال در نظام دموکراتیک تبدیل شوند. نویسندگان معتقدند، روحانیون در ایران به دلیل دسترسی به منابع اقتصادی بازار، حمایت گسترده توده های مستمیده و عدم اتحاد بین نیروهای مخالف توانستند مخالفان سکولار خود را از عرصه رقابتهای سیاسی حذف کنند.

مقاله «انقلاب و جنگ» نوشته «استفن والت» است. «این مقاله درصدد پاسخ به پرسشهای زیر است: چرا دولتهای انقلابی تقریباً بلافاصله بعد از کسب قدرت درگیر جنگهای خارجی می شوند؟ آیا رژیمهای انقلابی ذاتاً متجاوزند یا صرفاً قربانیان دیگر قدرتها می باشند؟ آیا این منازعات نتیجه مستقیم فرآیند انقلابی اند و یا ارتباط میان انقلاب و جنگ تا حد زیادی بی پایه است؟ والت استدلال می کند که از آنجا که انقلابها سطح ابهام و

نویسندگان این مقاله ضمن مخالفت با برداشتهای ابزارانگاره از دولتها به نقش و اهمیت نسبی آنها در شکل گیری یا عدم شکل گیری شرایط انقلابی می پردازند. اسکاچپول و تریمرگر هم صدا با مارکسیستهای ساختارگرا همچون «پولانزاس» به رابطه تعاملی ساختارهای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی می پردازند. علاوه بر این نویسندگان مقاله با تأثیرپذیری از اماتوئل والرشتین متغیرهای بین المللی (همچون شرایط و روندهای اقتصاد جهانی) را در دستگاه تبیینی خود وارد می کنند. آنها معتقدند انقلاب در پنج کشور فرانسه، روسیه، چین، ژاپن و ترکیه هنگامی رخ داد که این دولتها در جهان سرمایه داری تحت فشار قرار گرفتند و برای جلوگیری از سلطه خارجی سعی کردند منابع ملی را بسیج کنند. این کار در ژاپن و ترکیه به انقلاب از بالا و در فرانسه، روسیه و چین به انقلاب از پایین منجر شد.

مقاله دیگر این فصل از جک گلدستون، ویراستار مجموعه حاضر است. او در مقاله ای با عنوان «انقلابها در دیکتاتوریهایی مدرن» این پرسش را مطرح می کند که چرا برخلاف انقلابهای کلاسیک (فرانسه ۱۷۸۹ - روسیه ۱۹۱۷ - چین ۱۹۴۹) که انقلابیایی علیه دولتهای پادشاهی و امپراطوری سنتی بودند، انقلابهای قرن بیستم (مکزیک ۱۹۱۱ - کوبا ۱۹۵۹ - نیکاراگوئه و ایران ۱۹۷۹ - فیلیپین ۱۹۸۶) علیه دولتهای شبه مدرنی بودند که به جای نخبگان زمیندار سنتی به وسیله بوروکراسیها و ارتشهای مدرنیزه اداره می شدند؟ گلدستون پاسخ می دهد که قبل از هر چیز باید به ساختار دولت «نئوپاتریمونیا ل» در این کشورها پرداخت. «دولتهای نئوپاتریمونیا ل آن دسته از دولتهای نسبتاً مدرن شده ای اند، که در آنها ظاهراً حکومت بوروکراتیک مدرن و حزبی وجود دارد، اما در حقیقت فرد قدرتمندی، نه از طریق پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه از طریق یک نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می کنند. چنین دولتهایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک، نظیر پارلمانها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند.» (ص ۱۱۱)

گلدستون معتقد است که حالت انقلابی در رژیم نئوپاتریمونیا ل وقتی روی می دهد که: «اولاً رژیم نتواند پاداشهایی را که نخبگان انتظار دارند، به آنها بدهد. دوم اینکه، رژیم نئوپاتریمونیا ل که فاقد پایگاه توده ای خاص خودش است، به شدت در برابر بسیج توده ها توسط نخبگان داخلی علیه رژیم آسیب پذیر است. به علاوه، روندهای بسیاری که در ابتدای فرآیند توسعه اقتصادی ایجاد می شود مثل افزایش نابرابری، ناکافی بودن درآمد مردم برای تأمین سطوح سنتی غذا، مسکن و شیوه های زندگی خانوادگی، رشد کارگران حرفه ای و ماهر شهری؛ وابستگی به کالاهای صادراتی که در معرض دوره های رونق و نزول اند؛ بدیهی های بین المللی و تورم، دقیقاً روندهایی هستند که بسیج توده ای را تشویق می کنند.

سوم اینکه، نفوذ ابرقدرتها می تواند به میزان معدودی سودمند باشد؛ اما می تواند به میزان زیادی نیز مضر و تهدیدکننده حق تعیین سرنوشت ملی باشد. در حقیقت، هنگامی که سیاست ابرقدرت بین اهداف متناقض نوسان

## نظریه‌های ساختاری انقلاب استدلال می‌کنند که دولتها دارای ساختارهای متفاوتی‌اند و از این رو، در مقابل انواع متفاوتی از انقلاب آسیب‌پذیری دارند

به برآورد بیش از حد میزان آسیب‌پذیری دولت انقلابی چیز معمولی است. «گرایش به بزرگنمایی تهدیدات صادره از یک رژیم انقلابی و نیز بزرگنمایی آسیب‌پذیری این رژیم در مقابل فشار خارجی به وسیله شهادت پناهندگان منفعت‌طلب نیز تشدید می‌شود.» (ص ۲۱۶)

همان‌طور که در ابتدا گفته شد، بخش دوم کتاب به مطالعاتی تطبیقی و تاریخی در باب انقلابها اختصاص یافته است. ویراستار مجموعه، انقلابهای انگلیس (۱۶۴۰) فرانسه (۱۷۸۹) و آمریکا (۱۷۷۶) را در فصل «انقلابهای جمهوری خواهی» دسته‌بندی کرده است. در فصل «انقلابهای مارکسیستی» با انقلاب در روسیه (۱۹۱۷) چین و کوبا آشنا می‌شویم. انقلابهای مکزیک، نیکاراگوئه، ایران و فیلیپین جزو «انقلابهای ضد دیکتاتوری» طبقه‌بندی شده‌اند. «جرالد گرین» در مقاله خود با عنوان «بسیج مخالفان در انقلاب ایران» با استناد از نظریه بسیج منابع به بررسی چگونگی بسیج مخالفان رژیم پهلوی و همچنین دلایل عدم کارایی رژیم در بکارگیری نیروی نظامی برای سرکوبی مخالفان می‌پردازد. گرین که از «چارلز تیلی» متأثر است، انقلاب را یک پدیده سیاسی می‌داند که دولت در ایجاد یا عدم ایجاد آن نقش تعیین‌کننده‌ای بر عهده دارد. او معتقد است برای درک مقدمات بسیج مخالفان باید شرایط مقدماتی زیر را در نظر گرفت: ۱- تضعیف اراده یا توانایی سرکوب دولت ۲- ساده‌سازی شدن عرضه سیاست ۳- قطعی شدن گسترده ۴- سیاسی شدن بخشهای اجتماعی که به طور سنتی غیرسیاسی بوده‌اند ۵- واقعه یا وقایع آغازگر بحران ۶- تشدید واکنشها از سوی رژیم.» (ص ۲۳۸)

آخرین فصل کتاب به بررسی «شورشهای چریکی و قومی» اختصاص یافته است. مقالات این فصل به موضوعهای «جنبشهای چریکی آمریکای لاتین»، «مبارزه علیه آپارتاید»، «انتفاضه فلسطین» و «جنگهای انقلابی افغانستان» پرداخته است.

### بررسی:

از آنجا که کتاب حاضر به شکل مجموعه مقاله و توسط نویسندگان متعدد تهیه شده است، می‌توان هر مقاله را به‌طور جداگانه نقد و بررسی کرد. همچنین می‌توان بر ساختار کلی کتاب و نقش ویراستار در انتخاب متون تمرکز کرد. از بعد دوم می‌توان گفت که تقسیم کتاب به دو بخش نظری و مقایسه‌ای (تطبیقی) یکی از نکات مثبت مجموعه حاضر محسوب می‌شود. این کار باعث می‌شود تا مهارت خوانندگان در عملیاتی و کاربردی کردن مباحث نظری افزایش یافته و ضمن آشنایی با ابعاد تئوریک با چگونگی انجام مطالعات تاریخی موردی نیز آشنا شوند. از ابعاد مثبت دیگر کتاب این است که سعی شده در انتخاب مقالات به گونه‌ای عمل شود که برخی مقالات توسط مقالات دیگر مورد نقد و ارزیابی قرار گیرند. برای مثال نوشته ساموئل، هانتینگتون با نام «انقلاب و نظم سیاسی» توسط مقاله بعدی با نام «آیا مدرنیزاسیون باعث انقلاب می‌شود» مورد نقد قرار گرفته و دیدگاه جایگزینی در آن مطرح می‌شود. در بحث انقلاب ایران نیز نظریات گوناگونی ارائه شده که برخی از آنها در نقد یکدیگرند.

تهدیدات متصور را هم در میان رژیمهای انقلابی جدید و هم در میان همسایگان، افزایش می‌دهند، احتمال قوی وجود دارد که ظهور رژیمهای انقلابی جدید توازن قدرت و انتظارات پیشین را بر هم بزنند، و به منازعات بین‌المللی منجر شود.» (ص ۲۰۷)

نویسنده معتقد است اکثر ایدئولوژیهای انقلابی دارای سه پیام زیر هستند: ۱- دشمنان شر هستند و از اصلاحات عاجزند. ۲- پیروزی حتمی است. (انقلابیون دشمنان خود را بیرهای کاغذی می‌دانند که حتما نابود خواهند شد) ۳- انقلاب ما دارای پیام جهانی است.

نویسنده در پاسخ به این پرسش که «چرا دولتهای انقلابی منازعه با دیگر کشورها گرایش دارند؟» می‌نویسد: «دولتهای انقلابی به چند دلیل مستعد ورود به منازعات بین‌المللی هستند. اول اینکه، یک رژیم انقلابی، صرفاً به این دلیل که تجربه مستقیم اندکی در مراد با دیگر دولتها دارد، اطمینانی به نیات آنها نخواهد داشت... دوم اینکه، یک جنبش انقلابی ممکن است براساس تجربه خود سوءظن را جدی بگیرد... سوم اینکه، احتمال برخورد هنگامی بیشتر خواهد بود که نخبگان تهدید خارجی را به منظور بهبود موقعیت داخلی‌شان بزرگنمایی کنند و بدین وسیله بخواهند حمایتهای ملی گرایانه را به نفع رهبران جدید بسیج نمی‌کنند یا اقدامات خشن علیه مخالفان داخلی را توجیه کنند.» (ص ۲۱۰، ۲۱۱)

نویسنده در پاسخ به این پرسش که «چرا دولتهای انقلابی در عین احساس ناامنی، بیش از حد به خود مطمئن هستند؟» می‌نویسد: «اول از همه، خوش‌بینی ذاتی اکثر ایدئولوژیهای انقلابی می‌تواند آنها را تشویق کند که تواناییهای نظامی خود را بیش از حد برآورد کنند. از این رو، جناح بریسو دو وارویل که فرانسه را در ۱۷۹۲ به جنگ کشاند استدلال می‌نمود که انقلاب قدرتی را خلق کرده که به راحتی دشمنان خود را درهم می‌شکند. بریسو در مجلس ملی چنین گفت: همه چیز به نفع ماست، چرا که اکنون هر فرانسوی یک سرباز پرشور است! چه قدرتی بر روی زمین وجود دارد که بتواند به پیروزی بر شش میلیون داوطلب امیدوار باشد؟

خوش‌بینی دولتهای انقلابی بر این اعتقاد نیز مبتنی است که شهروندان دیگر کشورها به حمایت از آنها یا به خواهند خواست. این امیدواری بیانگر جهان‌گرایی موجود در بسیاری از ایدئولوژیهای انقلابی است و بر آن دلالت دارد که مخالفان‌شان که بنا به فرض فاقد حمایت مردمی‌اند قادر به مبارزه مؤثر نخواهند بود.» (ص ۲۱۲)

نویسنده معتقد است قدرتهای خارجی نیز ممکن است به همین ترتیب به شرایط جنگی نزدیک شوند. این قدرتها از صدور انقلاب بیمناک‌اند و کشور انقلابی را برای ادامه حاکمیت خود خطرناک می‌پندارند. بنابراین ممکن است برای سرکوب مخالفان داخلی به بزرگنمایی تهدیدها از طرف کشور انقلابی مشغول شوند. علاوه بر این تعیین قدرت واقعی کشوری که در آن انقلاب ایجاد شده بسیار دشوار است. زیرا سازمانهای قبلی فروپاشیده اما ممکن است پتانسیلهای جدیدی شکل گرفته باشند. در این حالت گرایش